

نکته ششم:

مرحوم آقا ضیاء عراقی - چنانکه به صراحت در نه‌ایة الافکار^۱ و بدایع الافکار^۲ آمده است و در مقالات الاصول نیز مورد

اشاره قرار گرفته است، می‌نویسند «وضع عام؛ موضوع له عام» به دو صورت قابل تصویر است.

پیش از بیان ایشان لازم است دو مقدمه را مطرح نماییم:

الف) قول مشهور درباره «کلی طبیعی» چیست؟

مرحوم مطهری می‌نویسد:

« ما سه جور کلی داریم:

کلی منطقی، کلی عقلی و کلی طبیعی. همان طور که مثلاً ما در خارج جسم داریم و یک صفت داریم که آن صفت سفیدی این جسم است (حالا در مثل مناقشه نیست) و یک وقت ما جسم را در نظر می‌گیریم، یک وقت سفیدی را در نظر می‌گیریم و یک وقت جسم را با سفیدی، ایندو را با همدیگر یعنی جسم مقید به سفیدی را در نظر می‌گیریم؛ یا در مورد انسان و علم، شما یک وقت انسان را در نظر می‌گیرید، یک وقت علم را در نظر می‌گیرید و یک وقت انسان عالم را در نظر می‌گیرید؛ در ذهن هم این سه گونه اعتبار هست. می‌گویند همان طور که این سه اعتبار برای اشیاء در خارج (مثل جسم و سفیدی) هست، در ذهن هم همین سه گونه اعتبار هست: یک وقت ما «انسان» را در نظر می‌گیریم، یک وقت «کلیت» را در نظر می‌گیریم و یک وقت «انسان کلی» را در نظر می‌گیریم. انسان در ذهن دارای صفت کلیت است. پس کلیت خودش یک معنی است، ولی معنی‌ای که فقط ذهنی است. کلیت یک امر ذهنی است، معقول ثانی منطقی است. انسان با صفت کلیت هم ذهنی است. انسان کلی فقط در ذهن است؛ یک صورت کلی عقلی است. انسان کلی در خارج نیست.

ولی بحث سر انسان است، انسان در ذات خودش، یعنی انسان بما هو. انسان بما هو لا بشرط است از کلیت و جزئیت. انسان بما هو در خارج جزئی است و در ذهن کلی است و کلی طبیعی یعنی انسان بما هو انسان، نه انسان با صفت کلیت.

انسان با صفت کلیت، کلی عقلی است. انسان مقسم کلی و جزئی است؛ نه مقید به جزئیت است نه مقید به کلیت، کما اینکه نه مقید به وحدت است نه مقید به کثرت.

انسان در ذات خودش لا بشرط از وحدت و کثرت است و لهذا انسان واحد انسان است، انسان کثیر هم انسان است. اگر انسان مقید به وحدت می‌بود دیگر انسان کثیر انسان نبود، چون انسان کثیر، انسان واحد

۱. نه‌ایة الافکار؛ شیخ محمد تقی بروجردی^(۳)؛ ج ۱ ص ۳۲

۲. بدایع الافکار؛ شیخ هاشم آملی^(۳)؛ ج ۱ ص ۳۴



کثیر که نیست. اگر مقید به کثرت هم می‌بود باز انسان واحد انسان نبود. ولی انسان در ذات خودش لا بشرط است از وحدت و کثرت. انسان واحد انسان است، انسان کثیر هم انسان است. پس کلی طبیعی یعنی آن ذات لا بشرط از قید کلیت و جزئیت که در ذهن کلی است و در خارج جزئی؛ در ذهن متصف به کلیت می‌شود و در خارج متصف به جزئیت. به این جهت است که می‌گویند اگر ما به کلی طبیعی «کلی» می‌گوییم این نوعی مجاز است، حق این است که همیشه بگوییم: «طبیعی» چون کلی طبیعی (یا طبیعی) آنی است که در ذهن کلی است و در خارج جزئی، هم کلی است هم جزئی، و نه کلی است و نه جزئی»^۱

پس: «زید» در عالم خارج وجود واحدی است که عین «انسان» است و «انسان» - کلی طبیعی - به تمامه در زید موجود است و با رفتن زید، انسان - به تمامه - می‌رود.

و لذاست که رابطه «کلی طبیعی» با افراد، رابطه «آباء و ابناء» است، چراکه در هر فرد، کلی طبیعی بتمامه موجود است.

ب) قول رجل همدانی درباره کلی طبیعی چیست؟

رجل همدانی - بنابر آنچه شیخ الرئیس به او نسبت می‌دهد - می‌گفته است: در عالم خارج یک طبیعی موجود است و بس و افراد آن وجوداتی دارند که متغایر با آن است.

حال: مرحوم آقاضیاء درباره کلی طبیعی، عقیده سومی را مطرح کرده، می‌نویسد:

«تک تک افراد یک نوع، دارای مرتبه ای واحد از وجود هستند و هر کدام حصه ای از کلی طبیعی را دارا می‌باشند. پس در هر فرد، تمام انسان نیست بلکه «حصه ای از انسان» موجود است. و در عین حال کلی طبیعی یک وجود سعی است که در ضمن همه سیلان دارد؛ به عبارت دیگر یک کلی طبیعی است (شباهت به قول رجل همدانی) که در هر فرد یک حصه ای دارد. (رابطه حصه با افراد = آباء و ابناء) پس هر فرد ترکیبی است از حصه کلی طبیعی (و نه کلی طبیعی بتمامه) و خصوصیات فردیه. و کلی طبیعی در همه حصه ها سریان دارد و در عین حال واحد است.

حال: مرحوم عراقی می‌فرماید: گاه کلی طبیعی را از آن «وجود سریان دار» استفاده می‌کنیم و آن را تصور کرده و نام را

برای آن می‌گذاریم. (این، نوع اول از «وضع عام؛ موضوع له عام» است که مشهور هم می‌گویند) و گاه کلی طبیعی را از «حصه» استفاده می‌کنیم.

درباره نوع دوم مرحوم آملی در تقریر کلام مرحوم عراقی می‌نویسد:

«النحو الثانی هو عبارة عن تصور الجامع بین الامور المختلفة التي تشترک فی معنی ما (غیر الوجود

العام) [همه افراد در وجود هم با هم مشترک هستند. پس مراد از جامع چیزی است مثل انسانیت در ضمن

زید و عمرو .. که غیر از وجودی است که هر یک از آن‌ها دارا می‌باشند]. بصورة ذلك الجامع الحاکیة

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری؛ ج ۹ ص ۲۴۳



عنه علی ما هو عليه فی الخارج من امتزاجه بالخصوصیات المتفرقة» [جامع را به همان صورتی که در خارج جامع است و آن امور مختلفه - افراد خارجی - از آن حکایت می کنند، تصور می کند. (و نه مستقل و مجرد از افراد = نوع اول از تصور وضع عام موضوع له عام) که این جامع در عین خارج به همین صورت موجود است که عبارت باشد از اینکه جامع با خصوصیات فردی ممتزج است. پس «الحاکية» صفت «الامور المختلفة» است. و ضمیر «عنه» به جامع بر می گردد^۱

توضیح :

- ۱) افراد یک کلی در عالم خارج، دارای خصوصیات فردیه منحصر به خود هستند.
 - ۲) هر فرد در عالم خارج از یک سو حصّه ای از کلی طبیعی را داراست و از یک سو خصوصیات فردیه خود را دارد و این دو در ضمن «زید» با هم ممزوج شده اند.
- همین مطلب در «نهایة الافکار» نیز به این صورت مورد اشاره قرار گرفته است.

«من قسمی عموم الوضع و الموضوع له: هو ان يكون الموضوع له الجهة المشتركة بين الافراد المتصورة في الذهن التي بها تمتاز افراد كل نوع عن افراد آخر بنحو لا يكاد تحققه في الذهن إلا مع الخصوصية و بالوجود الضمني لا المستقل، [مستقل = مجرد از خصوصیات فردیه = نوع اول از وضع عام موضوع له عام] و ذلك بان يلاحظ معنى عام و يشار به إلى الجهة المشتركة و الجامع المتحد مع الافراد الذهنية التي بها امتياز افراد كل نوع عن آخر فيجعل اللفظ بإزاء تلك الجهة المشتركة بما هي مشتركة و موجودة في الذهن بعين وجود الفرد و الخصوصية»^۲

ما می گوئیم :

«کلی طبیعی» در کلام مرحوم عراقی با آنچه از مشهور می شناسیم تفاوت دارد. چراکه طبق عقیده مشهور، کلی طبیعی در ضمن تک تک افراد به وجود مستقل موجود است و لذا هر فرد، در حقیقت یک طبیعی است. و رابطه افراد با طبیعی، رابطه «ابناء و آباء» است. در حالیکه طبق نظر مرحوم عراقی، حصه کلی طبیعی در ضمن افراد موجود است.

ایشان برای اثبات مدعای خود، ابتدا با پذیرش اصالت وجود می نویسند، ماهیت اعتباری است و لذا کلی طبیعی عنوانی است که از مرتبه ای از مراتب وجود انتزاع می شود. حال این «مرتبه از وجود» در ضمن همه افراد این طبیعت موجود است. و لذا «فرد طبیعت» یعنی وجود خارجی که می توان از آن، طبیعت و عنوان خاصی را انتزاع نمود.^۳ و سپس می نویسند: این عنوان خاص انتزاع شده، «حصه کلی طبیعی» است :

۱. بدایع الافکار؛ شیخ هاشم آملی^(د)؛ ج ۱ ص ۳۵

۲. نهایة الافکار؛ شیخ محمد تقی بروجردی^(د)؛ ج ۱ ص ۳۳

۳. بدایع الافکار؛ شیخ هاشم آملی^(د)؛ ج ۱ ص ۳۵



«و بذلك اتضح لك معنى الكلّي الطبيعي و انه هو العنوان المنتزع من مرتبة خاصة من الوجود السعي المتحقق في ضمن الوجودات الشخصية التي تكون افراداً لذلك الكلّي و عليه يكون معنى الفرد هو الوجود الشخصي الذي ينتزع منه عنوان خاص به يسمى حصّة من الكلّي الطبيعي.»^۱

توضیح :

- (۱) کلی طبیعی از وجود سعی انتزاع می شود.
 - (۲) وجود سعی همان حقیقت واحد است که در عین وحدت شخصیه در همه افراد سریان دارد.
 - (۳) وجودات خارجی، افراد کلی طبیعی هستند.
 - (۴) هر فرد آمیخته ای است از خصوصیات فردیه و حصّه کلی.
- ایشان سپس تلاش زیادی دارند تا بگویند «حصه کلی طبیعی» چه فرقی با کلی طبیعی دارد و همچنین تلاش دارند که قولشان با قول رجل هممانی [که می گوید کلی طبیعی یکی است و هر فرد و مصداق یک قطعه از آن است] یکسان نباشد.



۱. بدایع الافکار؛ شیخ هاشم آملی^(ره)؛ ج ۱ ص ۳۶